روایت جامعه شناس

گفت‌وگو با آرش حیدری که معتقد است جامعه دچار زوال نشده است / بخش دوم

از مالیخولیا مقاومت درنمی‌آید

رضا صائمی
خبرنگار گروه فرهنگ

در بخش اول گفت‌وگو با دکتر آرش حیدری، او به لایه‌هایی از حیات اجتماعی اشاره کرد که با چنگ و دندان مقاومت می‌کنند تا از زیست اخلاقی خود مراقبت کنند. همان لایه‌هایی که نظام اندیشه‌ای و سیاسی کمتر به وضعیت آنها می‌اندیشد. حیدری گفت، آنچه مرا به آینده حیات اجتماعی امیدوار نگه می‌دارد، همین مسئله و لحظه است. امیدی که مبتنی بر بدبینی عقل و خوش‌بینی اراده است. در ادامه این گفت‌وگو او به جزئیات بیشتری از این زیست اخلاقی و ابعاد جامعه‌شناختی آن می‌پردازد تا در وهله نهایی از زندگی و میل به زندگی دفاع کرده و تاکید کند که هر آنچه بخواهد در برابر زندگی بایستد، شکست می‌خورد.

پس شما معتقدید که مشکل بسیاری از جریان‌های سیاسی و فکری این است که تاریخ و جغرافیای ایران را در فرآیند اندیشگی یا مقاومت فراموش کرده‌اند.

همینطور است. برنارد لویس یک جایی در گفت‌وگویی که با یکسری از متفکران عرب دارد می‌گوید، ناسیونالیسمی که در ایران وجود دارد به‌معنای متعارف کلمه نیست، نوعی میهن‌دوستی است. مسئله بر سر مکان زندگی است. این لحظه‌ای است که نه آن قرائت‌های افراطیِ مبتنی بر خوانش‌های خاص از امر ملی همچون نوعی سلطه یک سبک بر سبک‌های دیگر، آن را می‌فهمند و نه آن لایه‌ای که می‌خواهد این را نقد کند. مسئله این است که یک جغرافیایی طی یک تاریخ چندهزارساله به هزارویک دلیل توانسته تداوم پیدا کند. پرسش علمی این است که این تداوم را چه چیزی ممکن کرده است؟ این پرسش را با مثالی از مواجهه با شاهنامه توضیح می‌دهم. ببینید ما با یک خوانش ایدئولوژیک از شاهنامه مواجهیم که شاهنامه را می‌خواهد به مانیفست شکل خاصی از ناسیونالیسم تبدیل کند. رویکردی دیگر می‌خواهد لحظه‌ای از شاهنامه را بزداید که اتفاقاً مسئله‌اش دفاع از مکان زندگی است، دفاع از یک خاک است. این دو جریان ظاهراً با هم درگیرند اما یک کار می‌کنند و آن تاریخ‌زدایی از تاریخ است. مسئله بر سر مکان است و انسان‌های کثیر، موجودات متفاوت، لایه‌ها، ایده‌ها و فرهنگ‌های متفاوت، در مکان به هم چفت می‌شوند، رابطه تضادآمیز پیدا می‌کنند، با هم تفاهم و توافق می‌کنند، زد و خورد پیدا می‌کنند. این آن لحظه‌ای است که باید پرسید؛ ایده دولت در چنین فضا و جغرافیای تاریخی خاصی چگونه باید شکل بگیرد؟ این است که من معتقدم در ایران امروز ما فاقد نظریه دولت هستیم. نظریه دولت یعنی در یک ضرب‌آهنگ تاریخی خاص، چه خوش‌تان بیاید چه خوش‌تان نیاید، تنش‌های تاریخی به هر نظم سیاسی ارث می‌رسند. برخی از این تنش‌های تاریخی را می‌توان تا ۲۵۰۰-۲۰۰۰ سال به عقب برد. آن کسی که شاهنامه را طوری می‌خواند که دیالکتیک روشنگری را با آن تطبیق دهد و شاهنامه را نه در بستر تاریخی و ظهورات مداوم آن که با یک نظام مفهومی تاریخ‌زدوده می‌خواهد توضیح دهد و حتی (طبق همان نظام نظری دیالکتیک روشن‌گری) تمایز جادو و معجزه، دیو و پهلوان، اسطوره و الهیات و... را لحاظ نمی‌کند، نمی‌خواهد یک لحظه برگردد و تاریخ اساطیری ایرانِ پیشاشاهنامه را بخواند، سری بزند به روایت‌های مختلف همین شاهنامه در میان اقوام و گروه‌های مختلف در ایران، چرایی لحظه ظهور چنین متنی در قرن ۵ را بررسی کند، بازخوانی آن در دوره شاه طهماسب، سپس دوران قاجار را بررسی کند تا بفهمد برای زدن خوانش‌های ناسیونالیسم افراطی از شاهنامه، شما لازم نیست زیر ایده مکان و جغرافیا بزنید و برای اینکه ایده‌تان را تایید کنید لازم نیست که مرکزیت و هسته تاریخی این متن را دور بریزید تا بتوانید آن را واسازی کنید. واسازی شاهنامه یعنی واسازی نظامات تاریخی‌ای که این متن مدام در آن‌ها ظاهر و بازتفسیر شده است و پیش از شاهنامه و پس از آن مدام تولید و بازتولید شده است. این جغرافیا و این سرزمین به هزارویک دلیل ژئوپلیتیک، فرهنگی، سیاسی، تاریخی و... است در کش‌وقوس‌های فراوان یک تداوم تاریخی داشته است (با تمام گسست‌هایی که در آن رخ داده است) و شکل‌های متفاوتی به خودش گرفته است. چگونه می‌توان بر این جغرافیا حکم راند؟ چگونه می‌شود ارتباطات و اتصالاتی که در اینجا وجود دارد را به قالب قسمی همبستگی اجتماعی که سرجمعش خیر همگان باشد، جلو برد؟ چگونه می‌شود این لایه‌ها را در تعامل با هم به‌شکلی اداره کرد که شما بتوانید از ظهورِ عملیِ ایده شهروند ذی‌حق صحبت کنید؟ ایده‌های رایجی که در ایران امروز هستند فاقد این پتانسیل هستند که این لحظه را بتوانند ظاهر کنند. یا درون ایده زوال غلتانند و نمی‌توانند به ما توضیح دهند که تداوم تاریخی یک سرزمین (در بطن گسست‌های تاریخی‌اش) چطور ممکن شده است؟ در همین لحظه تاریخی خاص، در همین اکنونِ پُرتب‌وتاب و پرتنشی که داریم، چقدر هنرمند و محقق داریم که همچنان دسترنج‌هایی در حوزه‌های خوبی، حقیقت و زیبایی دارند؟ پژوهشگرانی که به هزارویک دلیل ناروا از دانشگاه‌ها طرد شدند، اما به زیست علمی خود ادامه دادند. همینطور موزیسین‌ها، نقاش‌ها، شاعرها، اندیشه‌ورزها و... انسان‌هایی فرهیخته و اخلاقی که دشواری زیست اقتصادی باعث نشد دست از اصرار بر خوبی، حقیقت و زیبایی بشورند؛ افرادی دارای سرمایه فرهنگی بالا که برای دیده‌شدن هیچ نیازی به ادا و اطوارهای اینستاگرامی و رفتن در هیستری‌های دیده‌شدن ندارند اما انباشتی از متن، اثر، قصه و... تولید کردند که در همین دو دهه روی دست ما باد کرده است که نخواستیم بخوانیم‌شان و انرژی سرشار آن‌ها را برای دفاع از زندگیِ اجتماعی به کار بندیم. چه حجمی از پایان‌نامه‌های خوب داریم که هنوز در دانشگاه‌های این کشور نوشته می‌شوند. این مسئله ماست که نمی‌خواهیم این تراکم نیروی مادی را ببینیم. اتفاقاً تحولات نیمه دوم دهه ۹۰ تاکنون را باید حاصل تراکم نیرویی بدانیم که در وهله نهایی مسئله‌اش این بود که این‌شکلی نمی‌توان ادامه داد. از بعد از سال ۹۵ یک پرسش مهم برای یک لایه اجتماعی به‌وجود آمد که در وهله نهایی گفتارش را ذیل ایدئولوژی‌های رایج سیاسی نمی‌توان تئوریزه کرد. مسئله او چیست؟ «ما یک زندگی با شأن می‌خواهیم» این نیرو برای اینکه به این زندگی با شأن برای همگان دست یابد صرفاً بر انتقام‌گیری از کسی استوار نیست، مسئله او گشایش شرط امکان زندگی است. حالا این زندگی در لایه‌ها و سبک‌های مختلف، تفاسیر مختلفی پیدا می‌کند. برای یکی زندگی روزمره است و برای دیگری حق هنرورزی، اندیشه‌ورزی‌اش است و... هنوز در بخش بزرگی از محلات ما، سوپرمارکت‌ها به‌خاطر نسیه دادن به مردم سرپا هستند. هنوز لایه‌هایی از اعتماد اجتماعی در این جامعه دارد تداوم پیدا می‌کند. در لحظه‌ای که بانک‌ها به‌شکل سیستماتیک حیات اجتماعی را سلاخی کردند و مته‌های کثیف خود را درون سرمایه‌های اجتماعی ما فرو بردند، صندوق‌های خانوادگی و دوستی برای کمکی حداقلی شکل گرفتند که مبنای آن‌ها اعتماد اجتماعی مردم به هم بود. هنوز بر مبنای همین اعتماد، با وجود اینکه تقلیل یافته، حیات اجتماعی ما در حال مقاومت و تداوم است. چرا این لحظات در نظم اندیشه‌ای، فاهمه سیاسی و فاهمه انتقادی ما جایی ندارد؟ و این همان لحظاتی است که مرا به آینده حیات اجتماعی امیدوار نگه می‌دارد؛ امیدی که مبتنی بر «بدبینی عقل و خوش‌بینی اراده» است.

مسئله کین‌توز اساساً زندگی نیست، بلکه سوزاندن هرچیزی است که بوی زندگی می‌دهد. اگر این کین‌توزی در قدرت بنشیند، زندگی اجتماعی را می‌سوزاند و اگر در مقاومت، تنها درصدد انتقام از مرجع قدرت است اما آنچه باید برای آن بجنگد را فراموش می‌کند. خلاص‌شدن از شر چیزی با مقاومت‌کردن برای چیزی خیلی فرق دارند

شما در مقاله «اندیشه‌های مالیخولیایی و استراتژی معلق‌سازی» اشاره می‌کنید که چطور روشنفکران و هنرمندان با بازتولید یأس و افسردگی به معلق‌سازی تاریخ دست زده‌اند اما امروز در شرایطی قرار داریم که هر روایتی از امید به تداوم حیات اجتماعی، گویی به همدستی با قدرت یا محافظه‌کاری تعبیر می‌شود یا به آن برچسب وسطبازی می‌زنند. ما چطور می‌توانیم امید اجتماعی را فهم کنیم، بدون اینکه به درک خیالی و فانتزی متهم نشویم؟

میان ناکامی و مالیخولیا فرق است. ناکامی لحظه‌ای است که تحقق آرزو شکست می‌خورد. سر خیال به صخره ستبر واقعیت می‌خورد. در ناکامی، ما یک عقب‌نشینی موقت برای تلاش دوباره را می‌توانیم تصور کنیم. اما مالیخولیا لحظه‌ای است که این ایده غالب می‌شود اصلاً این صخره را نمی‌توان جابه‌جا کرد. ناکامی می‌تواند نوعی عقب‌نشینی موقتی برای آرایش مقاومتی بعدی باشد اما از مالیخولیا مقاومت درنمی‌آید. از مالیخولیا تنها زندگی را تف و لعنت می‌کند و خصلتی سادومازوخیستی پیدا می‌کند. خصلت سادیستیک‌اش در کسی می‌نشیند که ترکه به دست است و خصلت مازوخیستی‌اش هم در کسی می‌نشیند که ترکه می‌خورد. اینها در هم تلاقی کرده و به‌نوعی سوگنامه خواندن می‌رسند، بدون اینکه ایده‌ای برای زندگی و جریان تراژیکی داشته باشند، مسئله من اما تراژدی است. سوگواری با تراژدی فرق می‌کند. در تراژدی، امید به پیروزی همواره وجود دارد، حتی شکست‌ها نیز معنادارند، تراژدی سرشار از معناست، نوعی تداوم زندگی را در خود مستتر دارد ولو اندوه‌بار. اندوه و افسردگی با هم فرق دارند. این همان لحظه‌ای است که اتفاقاً انواعی از سیاست‌ورزی را ممکن می‌کند که مبنایش عشق و نفرت به خودِ سیاست نیست. زندگی موضوع عشق است و سیاست ابزارش. سیاست ابزاری است که می‌تواند دری به روی زندگی بهتر باز کند یا جریان حیات را مسدود کند. این همان چیزی است که نه جریان قدرت آن را می‌فهمد، نه جریانِ غالب مقاومت. انگار تنها نسبت به برخی رویدادهای تاریخی مدام درون نوعی تسویه‌حساب قرار دارند و دفاع از خودِ زندگی به محاق رفته و نوعی کین‌توزی با غایت انتقام غلبه کرده است. قهرمان تراژدی هیچ‌گاه از سر کین کسی را نمی‌کشد و از سر عشق هم وارد مبادلات سیاسی خاص نمی‌شود. مسئله بر سر این است که دفاع از زندگی اجتماعی در کلیت‌اش چگونه ممکن می‌شود؟ مسئله کین‌توز اساساً زندگی نیست، بلکه سوزاندن هرچیزی است که بوی زندگی می‌دهد. اگر این کین‌توزی در قدرت بنشیند، زندگی اجتماعی را می‌سوزاند و اگر در مقاومت، تنها درصدد انتقام از مرجع قدرت است اما آنچه باید برای آن بجنگد را فراموش می‌کند. خلاص‌شدن از شر چیزی با مقاومت‌کردن برای چیزی خیلی فرق دارند. بخشی از نهاد قدرت انگار هنوز می‌خواهد یک مسئله و ترومای تاریخی در گذشته را حل کند، به همین خاطر رفتارهایش وسواسی شده‌اند و در یک دور تکراری به جامعه هجوم می‌برد چند کار نمادین می‌کند بعد پس می‌نشیند، دوباره اضطراب می‌گیرد و چرخه را از نو آغاز می‌کند. این لایه نمی‌خواهد در نسبت با مفهوم زمانه دریافتی تاریخی و سرنوشت خود را بپذیرد، لذا مدام در وسواس دور می‌خورد. در لحظه دوم، نیروی مقاومت انگار فراموش کرده است دعوا بر سر این مکان و فضای زندگی است. فضا و مکان و خاک و زمین و جایی که ما در آن می‌آرامیم، حرکت می‌کنیم، تعامل می‌کنیم و... مبنای مهمی برای فهم این لحظه است. چیزی که اتفاقاً کشاورز آن را خوب می‌فهمد. فکر می‌کنم زوال طبقه کشاورز به لحاظ تاریخی در ایران خیری در بر نداشت و آغاز مجموعه بزرگی از بحران‌ها را باید در زوال این طبقه جست‌وجو کرد. مدرنیته‌ای که می‌توانست جور دیگری در نسبت با طبیعت، زمین و زندگی گره بخورد اما به مسیری ویرانگر و دشمن مکان، فضا، زمین و زندگی بدل شد. کشاورز است که می‌فهمد باید بتواند در وهله نهایی صلح کند، تعامل کند، به وقت جنگ تقابل کند تا بتواند کِشت‌اش را بکارد و بردارد. وقتی پوزیسیون و اپوزیسیون به تسخیر طرّاران بی‌مکان دربیاید دیگر زندگی و اتصالاتش با مکان و فضا محوریت ندارد، بلکه مجموعه‌ای فانتزی معلق در واهمه محوریت می‌یابند. کار اصلیِ طرّارِ لامکان، غارتِ دسترنج دیگران است که حاصل کار در جایی و روی چیزی در یک تداوم زمانی است. یاغی هرچه می‌تواند را برمی‌دارد و در باقیمانده خرمن هم آتش می‌زند. همدستیِ بسیاری از نیروهایی که خود را دوتایی و متخاصم جا می‌زنند اینجا مهم می‌شود. کسانی که ظاهراً در برابر هم هستند اما یک کار واحد می‌کنند؛ آتش در خرمن زدن. بدیهی است با این هردو باید قاطع و جدی مرزبندی داشت تا بتوان از زندگی در اینجا و اکنون دفاع کرد. دارم از لایه‌ای حرف می‌زنم و دفاع می‌کنم که هنوز می‌فهمد کاشت، داشت، برداشت و خرمن چیست. دسترنج را می‌فهمد چون خشت روی خشت می‌گذارد و می‌سازد. اما یاغی و غارتگر در شبی از حضیض ذلت به سریر رسیده است، چه می‌فهمد از دسترنج و زمانِ صرف‌شده برای خلق‌کردن و زندگی‌کردن؟ تلاقی این دو نیرو در ایران معاصر که ظاهراً ضد هم اما عمیقاً همدست هستند، بسیار اهمیت دارد. فضای مجازی نیز در برکشیدنِ فرومایگان همچون منتقدان یا مدافعان نقشی اساسی داشته است. اندیشه انتقادی یعنی گره خوردن با مادیت و معنویتِ حیات، وگرنه نوعی ایده‌آلیسم خام و مشتق‌شده از زیست و ارزش‌های غارتگرایانه است.

آیا این مکان که بر آن تاکید می‌کنید لزوماً سویه جغرافیایی دارد یا می‌تواند نه فیزیکی که فرهنگی باشد. مثلاً برخی از ایران فرهنگی حرف می‌زنند که نه درون مرزهای جغرافیایی که درون سرزمین فرهنگی معنا می‌پذیرد.

ایده مرکزی من روی مفهوم مکان - فضای زندگی تمرکز دارد. فضاهای در هم تلاقی کرده که خودبه‌خود به تلاقی فرهنگ‌ها، سبک‌ها و زیست‌های متفاوت می‌رسد؛ این تلاقی یک هندسه را درست می‌کند که به آن می‌گویند کل، کلّیتی متخلل، متحرک و در یک کلام، منظومه‌ای برساخته می‌شود. چرا به‌شدت معتقدم که نظریه دولت و نقد دولت هردو در ایران دچار بحران است؟ برای اینکه این کلیتی که به‌شکل مادی و متراکم به لحاظ تاریخی در پیچش‌های مداوم و در گسست‌ها و پیوست‌های مداوم در اینجا و اکنون ما ظاهر شده است را به‌صورت یک مسئله دریافت نمی‌کند. همه‌چیز انگار هم برای حکومت واضح است، هم منتقد آن. بدیهی انگاری آنچه در پیشگاه ما حاضر شده به‌نوعی عوام‌زدگی در منطق قدرت و مقاومت رسیده است. نگاه ما به فهم وضعیت یک نگاه فقدانی است، مدام در حال پاسخ به این پرسش هستیم که «وضعیت ما چه نیست؟ یا ما چه نیستیم؟». چند دهه است که نظم انتقادی موجود بر اینکه ما «چه نیستیم، چه نشده‌ایم و...» تأکید دارد. چشم‌اندازهای سیاست‌های حکمرانی نیز بر مجموعه‌ای باید و نباید نیاندیشیده و توهمی استوار است. در هر دو صورت چشم‌انداز رایج بر نوعی تصویر فقدانی استوار است و دریافتی از هستیِ «ما» در اینجا و اکنون ندارد. مدام می‌گوید ما چه نیستیم، ولی نمی‌تواند چه هستیم را توضیح دهد تا بتواند حکم براند یا مقاومت کند. بدیهی است که از چشم‌انداز فقدانی نه سیاست‌ورزیِ خردمندانه درمی‌آید، نه مقاومتِ هدفمند و روشن. وقتی تاریخ نمی‌دانیم یا تاریخ را مثل قصه‌هایی برای سرگرمی و عبرت می‌خوانیم، وقتی جغرافیا را جدی نمی‌گیریم، انسان‌شناسی و مردم‌شناسیِ زیرپایمان را نمی‌شناسیم بدیهی است که در مسئله‌مند کردن چیزی که در آن قرار داریم دچار بحران شویم و در عوام‌زدگی دربغلتیم. در منطق قدرت هستند کسانی که حتی تاریخ سیاسیِ نظامی که در آن به قدرت رسیده‌اند را نمی‌دانند، ژست بسیاری از منتقدان این است که اصلاً کتاب فارسی نمی‌خوانند چون معتقدند چیزی در اینجا وجود ندارد که ارزش خواندن داشته باشد. نه فقط در جدال‌های فکری و سیاسی که حتی در دعواهای زناشویی هم برای حل نزاع، باید بتوان تاریخچه آنچه در رابطه رخ داده است را روی میز مشاوره و مذاکره آورد. بدون تاریخ و فهم تاریخی نه می‌توان درست اندیشید، نه می‌توان فهم درستی از اکنون و وضعیت پیش روی خود داشت. البته منظورم از تاریخ گذشته‌بازی نیست، هرجا بر تاریخ تأکید دارم مسئله‌ام فهم لحظه اکنون است، نه عتیقه‌جویی، یادبودسازی، نوستالوژیا و... مسئله من بر سر مسئله‌مند کردنِ لحظه اکنون است در بستر تاریخی - فضای شکل‌بندی‌اش همچون یک چیز، یک

خبرسازان

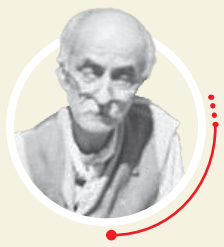

دست‌نوشته‌های منتشرنشده نیما یوشیج

سومین جلد از دست‌نوشته‌های منتشرنشده نیما یوشیج، حاوی حدود ۲۰۱ شعر تا زادروز نیما در ۲۱ آبان‌ماه، منتشر خواهد شد. ایسنا ضمن اعلام این خبر نوشت، مجموعه‌ای از دست‌نوشته‌های نیما یوشیج در فرهنگستان زبان و ادب فارسی نگهداری می‌شود. این اسناد را که شامل ۴۰۳۴ برگ است، شراگیم یوشیج، فرزند نیما و به نمایندگی از وارثان نیما، در تاریخ بیست‌وسوم آبان‌ماه ۱۳۷۳ به فرهنگستان واگذار کرده است. در پی بازخوانی و تصحیح برخی از این دست‌نوشته‌ها، تاکنون دو کتاب شعر «صد سال دگر» (۱۳۹۶) و «نوای کاروان» (۱۳۹۷)، از مجموعه شعرهای منتشرنشده نیما در انتشارات فرهنگستان زبان و ادب فارسی چاپ شده است. محمد دبیرمقدم، زبان‌شناس، استاد دانشگاه و معاون علمی و پژوهشی فرهنگستان در آیین پاسداشت زبان فارسی و بزرگداشت حکیم ابوالقاسم فردوسی درباره سرنوشت این دست‌نوشته‌ها گفته است، حداکثر تا زادروز نیما در ۲۱ آبان‌ماه جلد سومی که حاوی حدود ۲۰۱ شعر تاکنون چاپ‌نشده نیماست، در فرهنگستان رونمایی خواهد شد.

عضویت در کتابخانه ملی محدودتر شد

شرایط عضویت در کتابخانه ملی برای اعضای ویژه، تخصصی و عمومی اعلام شد. به‌نظر می‌رسد آیین‌نامه جدید دایره متقاضیان عضویت را محدودتر کرده است. بر این اساس، دانشجویان مقطع کارشناسی ارشد منوط به بارگذاری تصویب‌نامه پیشنهاد پایان‌نامه می‌توانند به عضویت کتابخانه ملی درآیند؛ این درحالی است که پیش از این دانشجویان این مقطع نیز بدون قید می‌توانستند از مزایای کتابخانه ملی بهره‌مند شوند. تسنیم ضمن اعلام این خبر نوشت، همچنین به‌نظر می‌رسد در آیین‌نامه جدید در بخش اعضای عمومی، بند «جانبازان، ایثارگران و اعضای درجه یک خانواده شهدا، جانبازان و ایثارگران» به ایثارگران منطبق با قانون با مدرک کارشناسی تغییر کرده است. همچنین پیش از این، بازنشستگان دولت با داشتن حداقل مدرک کارشناسی یا معادل می‌توانستند از عضویت عمومی بهره‌مند شوند، اما در آیین‌نامه جدید خبری از این بند نیست.

جست‌وجو برای یافتن مجری گم‌شده

در پی ناپدید شدن دکتر مایکل موزلی، مجری برنامه‌های رادیو و تلویزیون و ادامه عملیات جست‌وجو، یکی از امدادگران گفت که یک جسد پیدا شده است. بی‌بی‌سی ضمن اعلام این خبر نوشت، این جسد که هنوز به‌طور رسمی شناسایی نشده است، روی یک صخره در شمال شرقی روستای پدی در نزدیکی شهر اجینامورینا پیدا شده است. دکتر موزلی به‌خاطر برنامه‌های تلویزیونی، همچنین پادکست «فقط یک چیز» در رادیو ۴ بی‌بی‌سی معروف است. مایکل موزلی ۶۷ ساله چهارشنبه گذشته (۵ ژوئن/۱۶ خرداد) در جریان یک پیاده‌روی در جزیره سیمی یونان ناپدید شد. گروه جست‌وجو برای یافتن موزلی در یک منطقه کوهستانی دورافتاده به دنبال او بودند. شهردار جزیره سیمی گفت، جسد زمانی پیدا شد که تیم‌هایی با دوربین در حال جست‌وجوی خط ساحلی بودند و به غاری در کنار ساحل اجینامورینا نزدیک می‌شدند.